

تقابل‌های دروغین و ساختگی (۲)

علم یا ایمان

دکتر عبدالله حاجی صادقی
استادیار مجتمع آموزش عالی شهید محلاتی

چکیده

یکی از تحریف‌ها و توطئه‌های بزرگ در برابر دعوت هدایت بخش اسلامی افق‌های مخالفت مذهب با پیشرفت و رشد علمی است. تقابل و دوگانگی علم و ایمان که ابتدا در اروپا و جهان غرب و تحت تأثیر موضع‌گیریها و رفتار ناپسند و غیر عالمانه ارباب کلیسا و بزرگ‌نمایی مخالفان شکل گرفته و سپس به کشورهای اسلامی وارد شده است می‌خواهد بشر امروز را سر دوراهی علم یا ایمان قرار دهد و از آنجا که علم و پیشرفت‌های آن را نمی‌توان نادیده گرفت اینگونه القاء می‌کنند که برای دست‌یابی به تمدن و رشد و مدرنیسم غربی چاره‌ای نیست جز خلاصی از ایمان مذهبی و یا محدود ساختن آن به تجربه شخصی.

این مقاله پس از بیان چگونگی شکل‌گیری تقابل علم و ایمان در غرب و ورودش به کشورهای دیگر، دیدگاه اسلام را در تلازم و تفکیک‌ناپذیری علم و ایمان اسلامی بیان می‌کند.

واژگان کلیدی: علم، ایمان، اسلام، مسیحیت، تقابل، تلازم.

مقدمه

در حالی که بی‌تردید ایمان و اعتقاد به خدا و قیامت و رسالت انبیای الهی مبتنی بر نوعی معرفت و شناخت است و در ادبیات دینی، تفکر و دانش از ممیزات و ویژگی‌های خاص انسان معرفی شده است لکن تحت تأثیر اندیشه‌ها و عملکرد و موضع‌گیریهای غیر عالمانه‌ای که به نام دین و مذهب انجام گرفته و بزرگ‌نمایی و تعمیم آنها، برخی اصرار دارند تقابل و غیر قابل جمع بودن علم و ایمان را یک اصل قطعی و اجتناب‌ناپذیر معرفی کنند و حتی مهمترین عامل دین‌ستیزی و

یا محدود کردن ایمان مذهبی به امور شخصی و فردی و خارج کردن آن از صحنه اجتماعی و مدیریتی (سکولاریسم) در عصر جدید را عالم شدن انسان‌ها تحلیل می‌کنند و چنین نتیجه بگیرند که در دوران علم و صنعت و تکنیک روزگار حاکمیت دین و باورهای مذهبی سپری شده است و برای دستیابی به تمدن و زندگی همراه با رفاه و پویایی باید همان راهی را که غرب بعد از رنسانس رفت برویم و از تقید و محدودیت‌های دینی خود را آزاد کنیم و اسلام و ایمان را مانند مسیحیت به معبد‌ها و امور عبادی آن‌هم در قالب فردی محدود کنیم، اما آیا واقعاً چه رابطه و نسبتی بین ایمان مذهبی و علم وجود دارد؟ آیا انسان محکوم است که یا عالم باشد یا مؤمن و این دو جمع نپذیرند یا اینکه علم و ایمان جای یکدیگر را نگرفته بلکه آن‌ها برای تعالی و کمال انسانی متلازم هم می‌باشند؟

در این نوشتار، ضمن تبیین و توضیح این تقابل و شبهه القایی و چگونگی شکل‌گیری آن در غرب و نفوذش به جهان اسلام، پاسخ سؤال فوق را از نگاه اسلام بیان کرده و تلاش می‌کنیم نسبت ایمانی را که آخرین دین الهی مطرح کرده است با علم بیان نماییم.

انسان و امتیازات او

انسان گل سرسبد آفرینش و به عنوان موجودی که از نیروی تعقل و خردورزی و قدرت انتخاب و گزینش برخوردار است و نه تنها مسخر و محدود به طبیعت نمی‌باشد بلکه حاکم و مسلط و تأثیرگذار بر جهان مادی و البته بهره‌مند از طبیعت می‌باشد، حداقل از دو جهت نسبت به سایر جانداران برتری و امتیاز دارد و این دو او را از زندگی و حیاتی فراتر از زندگی و حیات حیوانی و نباتی برخوردار کرده است؛ یکی امتیاز به حسب سطح آگاهی و بینش و تسلط علمی نسبت به موضوعات و پدیده‌های مختلف و دیگری سطح خواسته‌ها و گرایش‌ها و آرمان‌ها و اهدافی که انسان دنبال می‌کند.

الف: آگاهی و علم انسان: به تعبیر زیبای شهید مطهری (ره) سطح آگاهی جانداران غیر انسان دارای چهار محدودیت می‌باشد؛ اولاً سطحی و ظاهری و محدود به حواس پنجگانه است و دارای عمق نبوده و به ماهیت اشیاء و رابطه آنها نفوذ نمی‌کند. ثانیاً فردی و جزئی است و بیش از آنچه را مربوط به خود آنها و حداکثر منتسبین آنها می‌باشد دربر نمی‌گیرد. ثالثاً محدود به مکان و محیط زیست آنان است و دیگر مناطق و مکان‌ها را شامل نمی‌شود. و رابعاً محدود به زمان خاصی است و تنها به زمان حال و حاضر و دوران زندگی آنان اختصاص دارد و هرگز گذشته و آینده را پوشش نمی‌دهد در حالی که آگاهی و معرفت و علم انسان هیچ‌یک از

این محدودیت‌ها را ندارد و علم و دانش او تا درون اشیاء و چیستی و اجزاء و روابط آنها نفوذ کرده و سطحی و ظاهری نمی‌باشد. همچنین محدود به فرد و افراد خاصی نمی‌باشد و عمدتاً مربوط به نوع بشر بلکه انواع مختلف پدیده‌ها بوده و قوانین کشف شده و دانش و برداشت‌های او کلی، عام و فراگیر است. و نیز محدودیت مکانی ندارد و حتی به کره زمین منحصر نمی‌باشد بلکه دانش او کرات دیگر را هم دربرمی‌گیرد و سرانجام اینکه فراتر از زمان حال است و علاوه بر زمان حاضر، گذشته و آینده دور را هم شامل می‌شود^۱ و باید به همه اینها اضافه کرد که انسان به لحاظ برخورداری از عقل مجرد و روح الهی، دانش و علمش محدود به طبیعت نمی‌باشد بلکه او به مدد برهان عقلی و شهود فطری می‌تواند به بسیاری از حقایق ماوراء طبیعت و متافیزیکی علم و آگاهی پیدا کند که برای دیگر جانداران درک آنها ممکن نیست.

ب: گرایشهای انسانی: به لحاظ خواسته‌ها و مطلوب‌ها نیز حیوان همان محدودیت‌های قبلی را دارد. [سطحی، مادی، فردی و جزئی و محدود به زمان و مکان خاص می‌باشد] اما انسان چون دارای روح نامتناهی است دارای گرایشها و تمایلاتی غیر محدود و پایان‌ناپذیر می‌باشد که هرگز به امور ظاهری و فردی و جزئی بسنده نمی‌کند. او دارای آرمانهایی است مافوق ماده و برتر از زمان و مکان. آرمانها و اهدافی معنوی که چه بسا حاضر می‌شود برای دستیابی به آنها از امیال و خواسته‌های مادی و فردی خود عبور کرده و آنها را فدا نماید. و البته هرچه شعاع علم و آگاهی وسیع‌تر و عمیق‌تر باشد گرایش‌های او به ویژه گرایش‌های معنوی و متافیزیکی او متعالی‌تر و بزرگتر است و گرایش‌ها و اهدافی را دنبال می‌کند که به آنها باور و ایمان دارد و برای دستیابی به آنها از هر مانع و مشکلی عبور می‌نماید.

بنابراین انسان به لحاظ آفرینش انسانی و فطرت الهی از دو جهت بر حیوانات فضیلت و امتیاز دارد یکی به لحاظ نوع آگاهی و سطح معرفت یعنی «علم» و دیگری به اعتبار خواسته‌ها و گرایشها و تمایلاتی که آنها را دنبال می‌کند یعنی «ایمان». یعنی علم و ایمان تشکیل دهنده حقیقت انسانی و ملاک فضیلت او بر دیگر حیوانات است و انسان انسان نمی‌شود و از حیات طبیعه آدمی بهره‌مند نمی‌گردد مگر با علم و ایمان که برای او همانند دو بال برای تعالی و رشد او هستند و چنان‌که خواهد آمد این دو نه تنها در تقابل و تضاد با هم نیستند بلکه پیوندی عمیق با هم دارند اما چه شد که این دو در مقابل هم قلمداد شده‌اند؛ به گونه‌ای که با ظهور اندیشه‌های علمی جایی برای ایمان نمی‌ماند و انسان محکوم گردیده که همواره از یکی از دو امتیازاتش بهره‌مند و از دیگری محروم باشد؟

تقابل علم و ایمان در غرب

فرایند طبیعی حوادث قرون وسطی و بازتاب تحولات علمی دوران رنسانس، دین‌گریزی و محوریت یافتن علوم تجربی و پایان عصر سلطه اندیشه‌های مسیحی و داده‌های کلیسا بود و به تدریج اروپا متقاعد شد که نمی‌توان هم زندگی عالمانه و خردمندانه داشت و هم نسبت به تعالیم و دستورات کلیسا ایمان داشت و برای بهره‌مندی از دانش جدید چاره‌ای نیست جز خلاصی و رهایی از حاکمیت و سلطه اربابان کلیسا و پیمودن راه بی‌ایمانی و یا حداقل محدود کردن آن به تجربه شخصی.

با قطع نظر از آنچه در رابطه با دوران سلطه و حاکمیت کلیسا یعنی قرون وسطی گفته شده و اینکه آیا در این رابطه سیاه‌نمایی اغراق‌آمیز شده است یا نه، قدر مسلم و قطعی است که در این دوران کلیسا از دو جهت با علم و معرفت انسانی در تقابل بود. یکی طرح اندیشه‌ها و باورهای غیر علمی و غیر قابل اثبات و توجیه به وسیله عقل و دانش بشری مانند آنچه در باب تثلیث و... بیان می‌کرد و دیگری موضع‌گیری تند در برابر علم و دانشی که انسان مخصوصاً بعد از رنسانس به آن دست یافته بود و طرح این اندیشه انحرافی و غلط که علم و دانش همان شجره ممنوعه‌ای است که خدا نخواست آدم به آن نزدیک شود.^۲ ولذا متصدیان کلیسا در مقابل ظهور اندیشه‌های علمی و دانش‌های مربوط به آفرینش طبیعت و انسان، سرسختانه و با خشونت به مقابله پرداختند تا جایی که مشخصه بارز عملکرد ارباب کلیسا در دو محور قابل جمع‌بندی است. یکی ستیز و مقابله با علم و دست‌آورد معرفت بشری و کشفیات جدید و دیگری خشونت برخورد سخت و فیزیکی با دانشمندان و اهل علم و همین امر سبب شد با پیشرفت علوم، روزگار حاکمیت دین و ایمان به آنچه کلیسا ارائه می‌کرد پایان یافته تلقی شود و به قول شهید مطهری: همین برداشت است که تاریخ تمدن اروپا را در هزار و پانصد سال اخیر به عنوان عصر ایمان و عصر علم تقسیم می‌کند و علم و ایمان را در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد.^۳

دانشمند برجسته مصری محمد قطب با تصریح به اینکه تصور اروپا از دین، تاریکی، جهل، استبداد، خشونت و روی‌گردانی از آبادانی زمین بوده است و پس از پرداختن به اینکه کلیسا برای توجیه و اقناع مردم نسبت به تعالیم غیر علمی‌اش راه‌حل را این دانست که راه را بر فکر ببندد و اندیشیدن را بدعتی به شمار آورد که موجب هدر شدن خون در دنیا و محرومیت از آموزش در آخرت است، می‌گوید:

«... سپس چون از راه ترجمه، دانش‌ها از جهان اسلام به اروپا راه یافت و آنچه که می‌توان جهاد فکری اسلامی بر آن نام نهاد پدید آمد به ویژه پس از شکست مسیحیان در برابر مسلمانان

در جنگهای صلیبی، جنون کلیساگل کرد و راه را بر علم بست و خون هر کس را که به کرویّت زمین یا مرکز نبودن زمین برای هستی معتقد بود هدر دانست... آنگاه وقتی تردید مسیحیان در درستی عقیده‌ای افزوده شد که کلیسا آنان را بر آن الزام می‌کرد و با شعار «ایمان بیاور و بحث مکن» آنان را از اندیشیدن درباره عقاید بازمی‌داشت و سرپیچی اندیشمندان آزاد از سلطه طغیانگر کلیسا زیاد شد کلیسا آخرین تیر تیرکش خود را در شکنجه مردم به کار گرفت یعنی محکمه‌های تفتیش عقاید با همه زشتی‌های چندش‌آور آنها.^۴

محمد قطب سپس با معرفی چهره تاریک و غیر عقلانی و ضد تفکر و اندیشه‌ی ایمان مسیحی چنین می‌گوید:

«شگفت نیست که اروپا از چنین دینی بگریزد و نسبت به آن سرپیچی کند شگفت آن است که در همه آن قرن‌هایی که پس از تمرد و عصیان به قرون وسطای تاریک نامیده شده بر این دین صبر کرد.»^۵

به هر حال با شکل‌گیری نهضت علمی و تحولی که در صنعت به وجود آمد و تحقق رنسانس، اروپا سر دو راهی قرار گرفت یا راه ایمان مسیحی را ادامه دهد و یا به آن پشت کرده به داده‌ها و کشفیات علمی جدید پایبند باشد و از آنجا که علم و کشفیات جدید رانمی‌توانست نادیده بگیرد عده‌ای از اروپائیان یکسره و به طور کامل ماوراء طبیعت و دین را منکر گشته و رسماً ماتریالیسم شدند و هر آنچه را با علم قابل اثبات نبود مردود دانستند^۶ و عده‌ای که انکار کلی خدا و دیانت را برخلاف فطرت و گرایش باطنی خویش می‌دانستند و از طرفی نمی‌خواستند و نمی‌توانستند با علم و کشفیات جدید مخالفت کنند با تقسیم‌بندی جدیدی تلاش کردند بین علم و ایمان جمع کنند به این طریق که طبیعت و زندگی این جهانی را مربوط به قلمرو علم، و بحث از متافیزیک و مبدأ و معاد را مربوط به دین دانستند و سکولاریسم (کنار گذاشتن دین از صحنه معیشت و زندگی انسانی و محدود کردن آن به حوزه ماوراء طبیعت و فردیت) را پذیرفتند و چنین داوری کردند که علم و دین دارای دو حوزه و قلمرو کاملاً متمایز و متفاوتند و هیچ‌کدام را نرسد که وارد قلمرو دیگری شود.

نفوذ اندیشه‌ی تقابل علم و ایمان به کشورهای اسلامی

اسلام نه تنها علم و ایمان را در برابر هم قرار نمی‌دهد بلکه آنها را متلازم یکدیگر و غیر قابل تفکیک معرفی می‌کند، لکن تاریخ گذشته جوامع اسلامی به ویژه از زمانی که مسلمانان با اروپای مدرن و رنسانس دیده مراوده داشته‌اند نشان دهنده این واقعیت تلخ است که همان تقابل بین

مسلمانان هم مطرح بوده و به عنوان یک اصل مسلم و اجتناب‌ناپذیر برای همگان چه دین‌داران و چه اهل علم و دانش درآمده است. اکنون این پرسش مطرح است که عوامل این تعمیم و سرایت فرهنگ غربی به جهان اسلام چیست؟

۱. انفعال در برابر فرهنگ غرب:

اروپا بعد از آنکه با دست‌یابی به علوم تجربی و کشفیات جدید، ایمان مسیحی و داده‌های کلیسایی را یکسره کنار زد و ماتریالیسم یا حداقل سکولاریسم را مبنا و اساس تمدن و فرهنگ خود قرار داد و ساینسیسم و علم محوری را تنها عامل سعادت و تمدن جدید قرار داد، تلاش کرد این تمدن و فرهنگ را به کشورهای دیگر و از جمله کشورهای اسلامی صادر کند.

در کشورهای اسلامی هم متأسفانه علی‌رغم هشدارها و روشنگریهای اندیشمندان فرزانه و روشنفکران واقعی و مسلمان دو عکس‌العمل افراطی و تفریطی نسبت به تمدن و فرهنگ وارداتی از غرب رخ داد که علی‌رغم اختلاف آنها اما نتیجه هر دو یکی بود؛ یکی انفعال و پذیرش کامل نسخه وارداتی از غرب و دیگری انکار کامل و جمود فکری.

منور الفکران و روشنفکران منفعل و تربیت شده در فرنگ که از اسلام و معارف بلند آن و جایگاه معرفت و علم در منابع دینی آگاهی و شناخت نداشتند و همان چیزی را که غرب راجع به دین و ایمان به آنها القاء کرده بودند در رابطه با اسلام باور داشتند و از طرفی در برابر زرق و برق فرهنگ غربی و پیشرفتهای علمی اروپا کاملاً خودباخته و شیفته شده بودند، به تقلید از غرب به سنت ستیزی و مشخصاً دین‌ستیزی پرداخته و آن را امری ارتجاعی و عامل همه بدبختی‌ها و ناکامی‌های گذشته معرفی کردند و بدون توجه به تفاوت ماهوی اسلام با مسیحیت موجود در غرب اصرار داشتند کشورهای اسلامی همان راهی را بروند که غرب بعد از رنسانس رفت و آنچنان در این صحنه تاخت و تاز انجام دادند که دین‌ستیزی و سنت‌ستیزی از ارکان و اصول اولیه روشنفکری دانسته شد.^۷

بحران‌های داخلی همانند استبداد خشن سلاطین و حاکمان با رنگ و بوی به ظاهر دینی، شکست‌های پی‌در پی در جنگها، دفاع غلط و تند دین‌داران، غفلت مردم و بیش از همه تشنگی و اشتیاق جوانان به دانش و حقایق جدید به جریان روشنفکری منفعل و پیاده نظام‌های غرب کمک کرد تا بتدریج غیر قابل جمع بودن ایمان مذهبی با تمدن و زندگی عالمانه در بین مسلمانان نهادینه و به صورت یک اصل قطعی و اجتناب‌ناپذیر درآید.

مطالعه و بررسی تاریخ روشنفکری وارداتی و القائی غرب [و نه روشنفکری بومی و همراه با بصیرت] در کشورهای اسلامی و از جمله ایران نشان دهنده خیانت‌های آشکار و پنهان فراوانی

می‌باشد تا جایی که برخی از آنها برای خوش‌آمد اربابان غربی نه تنها دین و مذهب مردم خودشان بلکه هویت و استقلال و شخصیت آنها را قربانی کردند و بسیاری از حرکت‌های اصلاحی و انقلابی را ناکام و در میانه راه از بین بردند.^۸ همان چیزی که استعمارگران غرب از آنها می‌خواستند. حتی در جریان انقلاب اسلامی ایران وقتی دیدند رهبری فرزانه و بصیر آن در نظام جایگزین رژیم سلطنتی نه راه شرق و سوسیالیسم آن روز را رفت و نه از مدل‌های غربی تقلید کرد بلکه نظامی با ماهیت صد در صد الهی و مردمی را تثبیت کرد. تلاش روشنفکران دین ستیز بر این متمرکز شد که احیاء سکولاریسم و خارج کردن دین از صحنه مدیریت، سیاست و اداره زندگی را در دستور کار خویش قرار دهند که نمونه‌هایی از این اقدامات را در جریان‌هایی مثل حلقه کیان، نهضت به اصطلاح آزادی، حزب مشارکت، مجاهدین انقلاب اسلامی و... می‌توان مشاهده کرد.^۹

۲. تحجر و جمود فکری:

در مقابل جریان روشنفکری و طرح اندیشه‌های غربی عده‌ای با احساس خطر نسبت به ایمان و اعتقادات دینی با جمود فکری و موضع تند و سرسختانه در مقابل فرهنگ غرب و از جمله پیشرفت‌های علمی آنان یک سره ایستاده و مقاومت کردند و راهکار بقای دین و استمرار ایمان مردم را در طرد کامل تمدن مدرن و دانش‌هایی که آنان را از اعتقادات مذهبی جدا کرده می‌دانستند و همین‌طور تعبد و تقلید بی‌چون و چرای از ظواهر دینی را از جوانان و مردم مطالبه می‌کردند.

این گروه بدون توجه به نیازهای جدید مردم و تحولات جهانی در مقابل هر حرکت اصلاحی و نوآوری مقاومت کرده و با بدترین تفسیر از دین بیشترین خدمت را به غرب و ایمان ستیزان انجام دادند و جوانان نوگرا و گریزان از دین تقلیدی و مشتاق علم و اندیشه‌های جدید را طرد و به دامن اروپا انداختند.

احیاء‌کننده اسلام ناب و معمار بزرگ انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی در عین مبارزه با بی‌هویتی و خودباختگی که روشنفکران غرب‌زده تبلیغ می‌کردند بارها به جریان متحجر و مقدس‌مآبان بی‌خرد حمله کردند و کار همه آنها را تحریف حقایق اسلام معرفی نمودند که به یک مورد از آنها اشاره می‌کنیم:

مبلغینی که در حوزه‌های روحانیت درست کردند و عمالی که در دانشگاه‌ها و مؤسسات تبلیغات دولتی یا بنگاه‌های انتشاراتی داشتند و مستشرقینی که در خدمت دولتهای استعمارگر هستند همه دست به دست هم داده در تحریف حقایق اسلام کار کردند بطوری که بسیاری از مردم و افراد تحصیل کرده نسبت به اسلام گمراه و دچار اشتباه شده‌اند... الآن گذشته از عامه

مردم، طبقه تحصیل کرده چه دانشگاهی و چه بسیاری از محصلین روحانی اسلام را درست نفهمیده‌اند و از آن تصور خطایی دارند چنانچه کسی بخواهد اسلام را آن‌طور که هست معرفی کند مردم به این زودی‌ها باورش‌ان نمی‌آید...^{۱۰}

شاید دور از واقع نباشد اگر با توجه به شواهد و قرائن تاریخی ادعا کنیم سیاست مداران سلطه طلب ماهیت ضد استکباری و عالمانه اسلام را دریافته و آن را خطری بزرگ برای استعمار نو یافته بودند و لذا راهبرد خود را حمایت از دو جریان متفاوت روشنفکری منفعل و متحجران متعصب قرار دادند و آنها را چون دو لبه یک قیچی برای تحریف و از کار انداختن اسلام ناب بکار بردند.^{۱۱}

۳. رفتار و عملکردهای غلط و انحرافی:

طرفداری غلط از دین و مواضع و رفتار فردی، خانوادگی و اجتماعی بدون منطق و تحکم‌آمیز و احياناً خشونت‌آمیز برخی از پرچم‌داران و مبلغان مدعی اسلام نبوی (که یادآور خوارج صدر اسلام می‌باشند) و مخالفت و موضعگیری تند آنها در برابر تمدن و پیشرفت‌های بشری از مهمترین زمینه‌های طرح دوگانگی و غیر قابل جمع بودن ایمان مذهبی با دانش و فرهنگ علمی است نظیر آنچه در عصر ما به وسیله وهابیون، سپاه صحابه، طالبان، انجمن حجتیه و... تبلیغ می‌گردد و اقدامات و مواضع غیر عالمانه و خشونت‌بار خویش را به حساب خدا و اسلام می‌گذرانند. جانبداری غلط و بد دفاع کردن مناسب‌ترین راه برای به انزوا کشاندن دین و تفکر مذهبی و غیر کارآمد نشان دادن آن برای اداره انسانها در عصر مدرنیسم و تمدن است. بسیاری از جوانان علی‌رغم فطرت پاک و الهی وقتی رفتار و عملکرد متعصبانه و غیر منطقی و احياناً نفاق‌آمیز برخی افراد به ظاهر متدین را مشاهده می‌کردند که به بهانه دین‌داری و حفظ اعتقادات مذهبی مانع رشد علمی و حضور فرزندان خود در مدارس و مجامع علمی می‌گشتند، دین‌گریز گشته و می‌گفتند اگر ایمان و تدین این است ما آن را نمی‌خواهیم و از آن تنفر داریم و نمی‌توانیم آن را توجیه عقلانی و علمی بنماییم. اگر دین سرپوش و پرده‌ای است روی رفتار ناپسند و تحکم‌آمیز و غیر منطقی ما آن را منکر شده و حاضر نیستیم با تخطئه علم و خرد خویش مقلد کورکورانه گذشتگان خود باشیم ما می‌خواهیم اهل علم باشیم و حال که ایمان آن را بر نمی‌تابد آنگونه که دین‌داران القاء می‌کنند پس ما ایمان را کنار گذاشته و راه علم را می‌پیماییم. عوامل ذکر شده و همین‌طور بسیاری از زمینه‌های دیگر مانند استبداد خشن حاکمان مدعی دین‌داری و متجاوز به حقوق عموم مردم، جداسازی مراکز علوم جدید از حوزه‌های علوم دینی، غیر کارآمد نشان دادن دین در اداره زندگی انسان مدرن و حل معضلات و بحران‌های اجتماعی،

ارتجاعی معرفی کردن تقیدات دینی، مخالف جلوه دادن دین با بهره‌مندی از منابع طبیعی (تحریف زهد اسلامی)، زبان دین را زبان تکلیف دانستن و زبان بشر جدید را زبان حق و لقاء تقابل بین حق و تکلیف و... سبب شد که متأسفانه بسیاری از جوامع اسلامی اندیشه شکل گرفته در غرب را به راحتی پذیرفته و راه خود را محدود کنند به راه ایمان یا علم و عدم امکان جمع بین آنها.

اسلام و تلازم علم و ایمان

گرچه تلاش و تهاجم آگاهانه دشمنان اسلام ناب و کج‌اندیشی و دفاع غلط دوستان ناآگاه توانسته در بسیاری از مجامع اسلامی همان نسخه غربی و تقابل علم و دین را لقاء کرده و مردم را به دو گروه اهل علم و اهل ایمان تقسیم کند اما حقیقت چیست و در فرهنگ قرآن و اسلام، علم و ایمان چه رابطه‌ای با هم دارند؟

برای شناخت چگونگی رابطه میان علم و ایمان از نظر اسلام، توجه به موارد ذیل ضروری است:

۱. علم بزرگترین فضیلت انسانی:

در منابع اسلامی به ویژه قرآن کمتر موضوعی را می‌توان یافت که به منزلت و ارزش علم رسیده و وجوب کسب و تحصیل آن مورد تأکید قرار گرفته باشد. اسلام در عین اینکه امتیازات خیالی و پوچ جاهلی نظیر نژاد، رنگ، بهره‌مندی از ثروت و طبقات اشرافی و امثال آن را سخت مردود می‌شمارد اما با صراحت علم را ملاک فضیلت و امتیاز و برتری معرفی کرده و آنچنان این مطلب را برای اهل خرد و عقل قطعی و بدیهی می‌شمارد که با استفهام انکاری می‌فرماید:

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ. (زمر: ۹)

(ای پیامبر به اینها) بگو آیا آنان که می‌دانند (و اهل علم هستند) با کسانی که نمی‌دانند (و در جهل قرار دارند) یکسانند؟ تنها خردمندان متذکر می‌شوند.

و زیباتر اینکه خدا ایمان و علم را در کنار هم موجب امتیاز و کسب درجاتی از طرف خدا معرفی کرده، می‌فرماید:

يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ... (مجادله: ۱۱)

خدا [رتبه] کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانشمندان [برحسب] درجات بلند گرداند. اگر در قرآن سه اصل ملاک فضیلت و رهبری است، علم، ایمان راسخ (تقوا و خودسازی) و جهاد و تلاش، اما چنان‌که خواهد آمد مبنای تقوا و جهاد هم باید علم و بصیرت باشد و گرنه ایمان و تقوا و جهاد بدون معرفت و آگاهی لازم مورد تأیید اسلام نیست. بنابراین علم مبنای همه فضائل و امتیازات است همانگونه که برجسته‌ترین مؤمن و مصداق کامل ایمان، علی علیه‌السلام می‌فرماید:

رَأْسُ الْفَضَائِلِ الْعِلْمُ، غَايَةُ الْفَضَائِلِ الْعِلْمُ.^{۱۲}

یعنی سرآمد همه فضیلت‌ها علم است، نتیجه و منتهای همه فضایل علم است.
و همینطور علم را گنجی می‌داند که همانندی نداشته و منفعت آن برتر از هر گنجی است:
«لَا كَنْزَ أَفْعَى مِنَ الْعِلْمِ»^{۱۳}

مرحوم شهید اول در کتاب ارزشمند منیة المرید که در «عظمت علم و آداب تعلیم و تعلم»^{۱۴}
تألیف کرده با استناد به آیه ۱۲ سوره طلاق هدف اصلی از آفرینش عالم و آدم را علم معرفی
می‌کند و می‌فرماید:

بدیهی است که خدای متعال دانش را سبب کلی برای آفرینش عالم علوی و سفلی قرار داده و این
اندازه از جلالت و فخر در حق دانش کافی است که خدای در کتاب محکمش برای بینائی و
یادآوری ارباب معرفت می‌فرماید: «اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ
الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا.» (طلاق: ۱۲)
پیامبر اکرم (ص) نیز حیات واقعی را در علم و دانش معرفی کرده و می‌فرماید:

الْعَالِمُ بَيْنَ الْجُهَالِ كَالْحَيِّ بَيْنَ الْأَمْوَاتِ.^{۱۵}

یعنی انسان عالم در بین افراد جاهل مانند انسان زنده بین مردگان است.
و از این رو اسلام نه تنها هرگز عالم شدن انسان را تهدیدی برای ایمان نمی‌داند بلکه مصرّانه
بر تعلیم و تعلم تأکید می‌کند و علم بیشتر و عمیق‌تر را عامل ایمان راسخ‌تر معرفی می‌نماید و
جهل و نادانی را سرآغاز بی‌ایمانی تلقی می‌کند و اساس انسانیت و شرافت انسان و مسجود
ملائکه شدن و جانشین خدا شدن او را زمانی می‌داند که انسان عالم شود^{۱۶} و به همین جهت
در فرهنگ اسلامی تعلیم و تعلم یک فریضه همگانی است که هیچ‌گونه محدودیت زمانی و مکانی
ندارد و اسلام امتی می‌خواهد که سرآمد عصر خود در فرهنگ و دانش باشد.

رسول اکرم (ص) می‌فرماید:

أَطْلُبُ الْعِلْمَ وَأَوُّ بِالصِّينِ فَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ قَرِيبَةٌ عَلَىٰ كُلِّ مُسْلِمٍ.^{۱۷}

علم را طلب کرده و بجویید گرچه در چین (و دورترین نقطه باشد) همانا دانش‌جویی واجب
است بر هر فرد مسلمانی.

و فرزند شایسته او امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

طَلَبُ الْعِلْمِ قَرِيبَةٌ عَلَىٰ كُلِّ خَالٍ.^{۱۸}

دانش پژوهی واجب است در هر حال و زمانی.

پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِيَطْلُبِ الْعِلْمَ رِضًا بِهِ وَإِنَّهُ يَسْتَعْفِرُ لِيَطْلُبِ الْعِلْمَ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْمَوْتُ فِي الْبَحْرِ وَفَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَزَقَهُ الْآتِنِيَاءُ.^{۱۹}

هر که راهی رود که در آن دانشی جوید، خدا او را به راه بهشت برد و به راستی فرشته‌ها برای طالب علم پره‌های خود را فرونهند به نشانه رضایت از او و این محقق است که برای طالب علم هر که در آسمان و در زمین است آموزش خواهد تا برسد به ماهیان دریا، و فضیلت عالم بر عابد چون فضیلت ماه است بر ستارگان در شب چهارده و به راستی علما وارث پیامبرانند.

و علی علیه‌السلام می‌فرماید:

لِيَطْلُبِ الْعِلْمَ عِزُّ الدُّنْيَا وَ قُوَّةُ الْآخِرَةِ.^{۲۰}

برای جستجوگر دانش و طالب علم عزت دنیوی و رستگاری اخروی است.

و امام محمد باقر علیه‌السلام در مقایسه عالمی که علمش در خدمت دیگران باشد با

عابدی که مشغول ارتباط با خداست می‌فرماید:

عَالِمٌ يُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفَ عَابِدٍ.^{۲۱}

عالمی که دیگران از علمش سود ببرند (و علمش در خدمت دیگران باشد) برتر است از هفتاد هزار عابد.

بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین دشمن انسان و عامل همه بدبختی‌ها و ذلت‌های انسان و آنچه کرامت و عزت و آزادی را از انسان می‌گیرد جهل و نادانی اوست و بهترین و اولین دوست حقیقی انسان که همه خیرها را برای او فراهم می‌کند و حتی دین و ایمان را به دنبال دارد علم و دانش او می‌باشد.

امام رضا علیه‌السلام بارها می‌فرمود:

صَدِيقُ كُلِّ امْرِئٍ عَقْلُهُ وَ عَدُوُّهُ جَهْلُهُ.^{۲۲}

دوست هر انسانی عقلش و دشمن او جهل و نادانی اش است.

۲. قلمرو علم:

اسلام علم به طبیعت و اسرار آفرینش [علوم تجربی] و کشف قوانین حاکم بر موجودات آن را بسیار ارج نهاده و به آن اهمیت فراوانی می‌دهد و آن را نه تنها موجب تسلط و قدرتمندی هر چه

بیشتر بشر برای استفاده و به استخدام درآوردن طبیعت و پدیده‌های مادی می‌داند بلکه آن را ساده‌ترین و متقن‌ترین راهبرد عمومی و همگانی برای تقویت و تعمیق ایمان به خدا معرفی می‌کند و علم بیشتر به پدیده‌های طبیعی را عامل ایمان راسخ‌تر و عمیق‌تر می‌داند. به بیان دیگر قرآن و سنت بیش از آنکه از راه برهان‌های پیچیده عقلی و فلسفی بخواهند خدا را اثبات کنند انسانها می‌خواهند با مطالعه در آفرینش و ظرافت‌ها و نظم فوق‌العاده حاکم بر موجودات به وجود خالق و ناظم و مدبّر حکیم و عالم قادر آنها علم و اطلاع پیدا کرده به او ایمان آورند. در قرآن آیات بسیاری درباره آفرینش موجودات طبیعی وجود دارد که به شهادت بسیاری از مفسرین و محققین نشان دهنده اعجاز علمی قرآن می‌باشد اما پیداست که هدف قرآن به عنوان کتاب هدایت از بیان آیات مربوط به پدیده‌های مختلف و دعوت به تدبّر و تأمل عالمانه در آنها، راهنمایی و هدایت انسانها می‌باشد.

با همه توجه و عنایتی که اسلام به علوم تجربی دارد لکن علم و دانش را محدود و منحصر به علوم تجربی و طبیعیات نمی‌داند. از نظر اسلام انسان موجودی است که دارای روح مجرد است و توان درک و فهم کل جهان آفرینش اعم از فیزیک و متافیزیک را دارد و به همان میزان که می‌تواند طبیعت را بشناسد قادر است با قوه عاقله و فطرت الهی اش به ماورای طبیعت و امور غیر مادی هم علم و آگاهی پیدا کند یعنی علم در فرهنگ اسلامی هم شامل علوم تجربی و هم شامل فلسفه و امور عقلی می‌گردد و هم مسائل و موضوعات دینی و شریعت الهی را دربر می‌گیرد و لذا اسلام علم و فلسفه و عرفان دینی را با هم و مکمل یکدیگر می‌داند نه قسیم و متضاد و بیگانه از هم و به تعبیر شهید مطهری، تفکر دینی هم الهی است هم فلسفی و هم علمی.^{۲۳}

علوم تجربی علی‌رغم دقت و جزئی‌نگری و قابلیت آزمون لکن به لحاظ قلمرو، محدودیت داشته و توانایی ندارد که تمام عالم هستی و آفرینش را پوشش دهد و نسبت به امور غیر طبیعی و آنچه در زیر دستگاههای مادی [مانند تلسکوپ و میکروسکوپ] قابل مشاهده نباشد نمی‌تواند قضاوت کند و نظری بدهد و البته این به معنای نفی و انکار ماوراء طبیعت نیست، بلکه تنها مفاد علوم تجربی آن است که من با ابزارهای مادی و طبیعی نمی‌توانم غیر طبیعت و ماده را مشاهده کنم و لذا قضاوت نسبت به جهان غیر مادی و غیر تجربی را به ابزارهای دیگر مانند عقل و آنچه بوسیله عقل مرجعیتش اثبات شود مانند وحی واگذار می‌کنم.

مَثَلِ علوم طبیعی مَثَلِ نورافکنی است که در بیابانی پهناور و بی‌پایان شعاع نورش تا منطقه خاصی را روشن کرده و موجودات آن را می‌نمایاند اما نسبت به جایی که نورش نمی‌تابد و

شعاعش روشن نمی‌کند، ساکت بوده و نمی‌تواند قضاوتی بنماید و حکم کند که در آنجا چیزی است یا نه بلکه آن را به نورافکن‌های دیگر واگذار می‌کند. در مکتب اسلام هم علوم تجربی ارزشمند است هم فلسفه و علوم عقلی، و هم آنچه به وسیله وحی خطاناپذیر ارائه می‌شود و لذا مشاهده می‌کنیم وقتی فلسفه یونان به جهان اسلام وارد شد گسترش و تعمیق فراوانی یافت و از نظر کمی موضوعات آن از یکصد موضوع و مسئله به هفتصد مسئله و در حکمت متعالیه به یک هزار مسئله و موضوع تحول پیدا کرد و از نظر کیفی هم عمق و محتوایی بس عظیم یافت که یکی از جلوه‌های آن حکمت متعالیه‌ای است که ملاصدرا مطرح کرد و به خوبی نشان داد که براساس معرفت دینی استدلال عقلی با عرفان و شهود باطنی هیچ‌گونه تنافی و تقابلی نداشته و قرآن تجلی و ظهور هر دوی آنها می‌باشد.

بنابراین علوم تجربی در قلمرو علم به مفهوم اسلامی آن است اما علم محدود و منحصر به آن نمی‌باشد بلکه هر معرفت اکتسابی و هر علم حضوری و شهودی را دربرمی‌گیرد و اتفاقاً یکی از مصادیق بارز علم آگاهی و تعقل و تدبیر در وحی الهی است، یعنی چنان که بزودی بیان خواهد شد مبنای ایمان و باور قلبی نسبت به خدا و قیامت و دستوراتی که برای هدایت و سعادت انسان داده است خود، علم و معرفت می‌باشد.

۳. حقیقت ایمان، علم و معرفت است:

ایمان گرچه دارای ابعاد گفتاری و رفتاری هم می‌باشد لکن حقیقت ایمان و اسلام ناب بُعد معرفتی و شناختی اوست و در حقیقت ایمان علم عمیق و علم همراه باور و اعتقاد است. پیامبر اکرم (ص) ایمان را قبل از اقرار زبانی و عمل به جوارح، معرفت و شناخت قلبی معرفی کرده و می‌فرماید:

الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَقَوْلٌ بِاللِّسَانِ وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ. ۲۴

ایمان شناخت با قلب و سخن با زبان و عمل به اعضاء و جوارح است.

و در بیانی دیگر برترین ایمان را علم به این حقیقت معرفی می‌کند که شخص بدانند خدا با اوست هر جا که باشد یعنی ایمان، علم به وجود خدا و احاطه علمی و قدرت نامتناهی اوست:

أَفْضَلُ الْإِيمَانِ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ مَعَكَ حَيْثُ مَا كُنْتَ. ۲۵

یعنی با فضیلت‌ترین ایمان آن است که بدانی خدا با تو است هر کجا که باشی.

برای اینکه ایمان در قلب رسوخ کند و انسان با تمام وجود انقیاد پیدا کند باید نسبت به حقیقت دین و حقانیت آن علم داشته باشد و در واقع نسبت به آنچه علم پیدا کرده باور داشته باشد و البته هرچه علم بیشتر و عمیق‌تر باشد ایمان و انقیاد بیشتر می‌گردد و هر چه معرفت

افزون تر گردد و شناخت قدرت و علم الهی بیشتر گردد خشیت و درک ابهت خدا بیشتر می گردد. چنان که قرآن کریم می فرماید:

إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ.^{۲۶}

همانا از میان بندگان خدا تنها دانشمندان از او خشیت داشته و می ترسند.

و حضرت علی علیه السلام عبادت و رفتار بدون علم را بی نتیجه می داند که هرگز انسان را به جایی نمی رساند:

الْمُتَعَبِدُ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَجِهَارِ الطَّاحُونَةِ يَدُورُ وَلَا يُبْرِحُ مِنْ مَكَانِهِ.^{۲۷}

عبادت و فرمان برداری بدون علم به الاغ آسیاب می ماند که دور می زند و راه به جایی نمی برد. اسلام هر اقدام و حرکتی را مستلزم علم می داند تا چه رسد به ایمان که مبنای بسیاری از اقدامات است. حضرت علی (ع) خطاب به یار باوفایش می فرماید:

يَا كَمِيلُ مَا مِنْ حَرَكَةٍ إِلَّا وَ أَنْتَ مُتَحَاجٌّ فِيهَا إِلَى مَعْرِفَةٍ.^{۲۸}

ای کمیل نیست هیچ حرکت و اقدامی مگر اینکه تو در آن به معرفت و علم احتیاج داری.

از همین جهت برجسته ترین عبادت و بهترین عمل تحصیل علم معرفی شده چرا که به فرموده پیامبر اکرم (ص) خداوند اطاعت نمی شود مگر به علم و برای عبادت واقعی راهی نیست جز معرفت. مردی انصاری نزد پیامبر اکرم (ص) آمد و عرض کرد یا رسول الله هرگاه تشییع جنازه با جلسه عالم و دانشمندی همزمان گردید شما کدام را ترجیح داده و دوست دارید ما در کدام شرکت کنیم؟ آن حضرت فرمود اگر افرادی باشند که آن جنازه را برداشته، تشییع و تدفین نمایند پس حضور در مجلس عالم برتر است از حضور در هزار تشییع جنازه و از عیادت هزار مریض و از هزار شب زنده داری و از هزار روز، روزه داری و از هزار درهم که در راه خدا به مساکین داده شود و از هزار حج - غیر از حج واجب - و از هزار بار حضور در جبهه جنگ و جهاد و پیکار در راه خدا - بجز جهادی که واجب باشد. سپس فرمود:

وَ آيُنْ تَنَعُ هَذِهِ الْمَشَاهِدُ مِنْ مَشْهَدِ عَالِمٍ أَمَا عَلِمْتِ أَنَّ اللَّهَ يُطَاعُ بِالْعِلْمِ وَ يُعْبَدُ بِالْعِلْمِ وَ خَيْرُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ مَعَ الْعِلْمِ وَ شَرُّ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ مَعَ الْجَهْلِ.^{۲۹}

و چگونه است موقعیت جلسه عالم با این مجالس و موقعیت ها، آیا نمی دانی که خدا با علم اطاعت می شود و با علم عبادت می شود و خیر دنیا و آخرت با علم است و بدبختی دنیا و آخرت با جهل است.

و در بیانی نورانی می فرماید:

الْعِلْمُ حَيَاةُ الْإِسْلَامِ وَ عِيَادَةُ الْإِيمَانِ.^{۳۰}

علم، حیات اسلام و ستون اساسی ایمان است.

به همان میزان که علم در تعمیق ایمان نقش دارد و مراتب عالیه ایمان به معرفت و علم عمیق تر نیاز دارد اساس بی‌ایمانی و انکار حقایق دینی و عامل محوری کفر و شرک، جهل و نادانی است چنان که قرآن پس از اینکه فرصت را برای تحقق محقق و سؤال پرسشگر باز می‌دارد بلکه دستور می‌فرماید امنیت او را تأمین کنند، منشأ همه شرک‌ها و کفرها را جهل معرفی می‌کند. در سوره توبه می‌فرماید:

وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ. (توبه: ۶)

و اگر یکی از مشرکان از تو پناهندگی بخواهد به او پناه ده تا کلام خدا را بشنود (و در آن بیندیشد) سپس او را به محل امنش برسان چرا که آنها گروهی نا آگاهند. و آیه‌ای دیگر علت انصراف و رویگردانی از دعوت هدایت‌بخش پیامبر اکرم (ص) و بی‌توجهی آنها به انذار و تبشیر آن حضرت را جهل و نادانی آنان دانسته، می‌فرماید:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ. ۳۱

ما تو را جز برای همه مردم نفرستادیم تا (آنها را به پادشاهی الهی) بشارت دهی (و از عذاب او) بترسانی ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

آری حقانیت دین الهی و صدق دعوت پیامبر اکرم (ص) و عظمت و منزلت آیات الهی را جز عالمان و اهل اندیشه درک نکرده به آن ایمان نمی‌آورند:

وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ. ۳۲

کسانی که به ایشان علم داده شده می‌دانند آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق است و به راه خداوند عزیز و حمید هدایت می‌کند.

تعبیر لطیف «هو الحق» که بر تمام محتوای قرآن تطبیق می‌کند نشان دهنده آن است که با علم، انسان به این توفیق دست پیدا می‌کند که هر آنچه در کتاب الهی آمده اعم از اعتقادات، اخلاقیات و احکام فردی و اجتماعی، همه را هماهنگ با آفرینش و واقعیت‌های عالم هستی بداند.

۴. نیاز علم به ایمان:

گرچه ایمان جز با علم و فعالیت اندیشه و فکر و مطالعه در آیات برای رسیدن به خالق آنها به دست نمی‌آید اما علم خود نیازمند ایمان است تا به آن جهت و سمت و سو بدهد و این دو با

هم تضمین کننده حرکت صعودی و استکمالی انسانهاست و این دو، دو بال هستند که با کمک هم انسان را به پرواز و جایگاه حقیقی او در نظام آفرینش می‌رسانند.

حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید:

الْإِيمَانُ وَالْعِلْمُ أَخَوَانٌ تُوَآمَانُ لَا يَفْتَرِقَانِ. ۳۳

یعنی علم و ایمان دو برادر همراه هستند که اصلاً از هم جدا نمی‌شوند.

علم با همه عظمت و نورانیتی که دارد نمی‌تواند جانشین ایمان گردد و انسان را برای تعالی و دست‌یابی به قلّه‌های سعادت کفایت کند زیرا نقش و قدرت علم از نوع ابزار است و متصدی که این ابزار را بکار گیرد به ایمان نیاز دارد. به بیان دیگر، علم به انسان قدرت و توانایی هر کاری را می‌دهد اما اینکه چه کاری را انجام دهد و چه کاری را ترک کند و این توانایی را در کدام جهت بکار گیرد که به اهداف و ارزشهای انسانی برسد و اسیر ضد ارزشها نگردد محتاج به ایمان و عاملی است که هدایت کننده و جهت دهنده علم و توانایی و قدرت حاصله از آن باشد. علم در ذات خود مستلزم فساد و ظلم و استثمار و استعمار نمی‌باشد لکن هرگاه بدون ایمان باشد در خدمت مفسدان و قدرت‌های سلطه‌طلب درمی‌آید. انسان اگر عالم شد ولی از ایمان بی‌بهره بود و عاملی از درون این توانایی او را مدیریت و هدایت نکرد چه بسا علم و دانش خویش را در جهت امیال حیوانی و بُعد خاکی و ضد ارزشی‌اش بکار گرفته و از هر حیوانی خطرناک‌تر شود. آنچنانکه در عصر مدرنیسم و پیشرفت علمی در دنیا مشاهده می‌کنیم. علم ابزار ساز و قدرت‌آفرین اگر بدون ایمان و عامل جهت‌دهنده باشد تیغی است در کف زندگی مست و چراغی است در دست دزد برای اینکه در تاریکی شب‌گزیده‌تر ببرد و در خدمت اقلیتی خواهد بود برای سلب آزادی و امنیت و تهدیدی برای عدالت.

مرحوم شهید مطهری ضمن تصریح به اینکه علم و ایمان دو عامل انسانیت می‌باشند و هیچکدام نمی‌تواند جایگزین دیگری شود می‌فرماید:

امروز غالباً دریافته‌اند که ساینسیسم (علم‌گرایی محض) و تربیت علمی خالص از ساختن انسان تمام ناتوان است. تربیت علمی خالص، نیمه انسان می‌سازد نه انسان تمام. محصول این تربیت ماده خام انسان است نه انسان ساخته. انسان توانا و قدرتمند می‌سازد نه انسان با فضیلت؛ انسان تک‌ساختی می‌سازد نه انسان چندساختی. امروز همه دریافته‌اند که عصر علم محض به پایان رسیده است و یک خلا آرمانی جامعه‌ها را تهدید می‌کند. ۳۴

بنابراین علم آنگاه در خدمت انسان و در جهت مثبت و احیای ارزشها قرار می‌گیرد که همراه با ایمانی باشد که به آن جهت بدهد و البته ایمان بدون علم هم ناقص است و نه در تشخیص

مقاصد و اهداف و جهت‌ها دارای عمق و ژرفا است و نه از ابزارها به نحو مناسب استفاده می‌کند و چه بسا او را به انحرافات بزرگی مانند تحجر و تقلید کورکورانه و یا تعصب‌های غلط و یا تفکرات التقاطی می‌کشاند.

شایسته است این بحث را با بیانی زیبا و لطیف و در عین حال عالمانه از شهید مطهری که سخت از تقابلهای دروغین و وارداتی رنج می‌برد و در بسیاری از آثارش به دفاع از حقیقت و نفی این تقابلهای پرداخته است، به پایان برسانیم. آن بزرگوار در مقام تلازم علم و ایمان و ارتباط آنها می‌فرماید:

علم به ما روشنایی و توانایی می‌بخشد و ایمان عشق و امید و گرمی؛

علم ابزار می‌سازد و ایمان مقصد؛

علم سرعت می‌دهد و ایمان جهت؛

علم توانستن است و ایمان خوب خواستن؛

علم می‌نماید که چه هست و ایمان الهام می‌بخشد که چه باید کرد؛

علم انقلاب برون است و ایمان انقلاب درون؛

علم جهان را جهانی آدمی می‌کند و ایمان روان را روان آدمیت می‌سازد؛

علم وجود انسان را به صورت افقی گسترش می‌دهد و ایمان به شکل عمودی بالا می‌برد؛

علم طبیعت‌ساز است و ایمان انسان‌ساز؛

هم علم به انسان نیرو می‌دهد هم ایمان، اما علم نیروی منفصل می‌دهد و ایمان نیروی متصل؛

علم زیبایی اندیشه است و ایمان زیبایی احساس؛

هم علم به انسان امنیت می‌بخشد و هم ایمان، علم امنیت برونی می‌دهد و ایمان

امنیت درونی؛

علم در مقابل هجوم بیماریها، سیلها، زلزله‌ها، طوفانها ایمنی می‌دهد و ایمان در مقابل

اضطرابها، تنهاییها، احساس بی‌پناهیها، پوچ‌انگاریها؛

علم جهان را با انسان سازگار می‌کند و ایمان انسان را با خودش؛

نیاز انسان به علم و ایمان توأماً سخت توجه اندیشمندان را - اعم از مذهبی و غیر مذهبی -

برانگیخته است. ۳۵

و در پایان، سپاس بی‌کران خداوند متعال را و درود به روح بلند امام و شهیدان انقلاب

اسلامی که اسلام را حیاتی تازه دادند و این حقیقت را آشکار کردند که نه تنها دین‌داری و

ایمان مانع پیشرفتهای علمی نیست بلکه اسلام و آیین الهی بیش از همه مکاتب پویائی، نوآوری و

ارتقای علمی را در کنار تعمیق معنویت دنبال می‌کند، چنان‌که در عصری که مدرنیسم به بن بست رسیده و از گسترش لجام‌گسیخته علم و تکنیک و صنعت و بهره‌گیری قدرت‌های فاسد و مفسد از آن رنج می‌برد انقلاب اسلامی نشان داد که تنها در پرتو تمسک به علم و ایمان توأمان می‌توان در عین پیشرفت و بهره‌مندی از زندگی متمدن و مدرن از درون گرفتار پوچی و آفت و آسیب‌ناشد و حقیقتاً انسان را انسان‌گونه اداره کرد. امید است قدرشناس این انقلاب و تولد جدید اسلام بوده و در جهت حفظ و تقویت آن کوشا باشیم.

نتیجه‌گیری

ایمان اسلامی از یک طرف اعتقادی است عالمانه و مبتنی بر اراده و آزادی انسان [لا اکراه فی الدین]^{۳۶} و بهره‌مند از قوی‌ترین براهین علمی و استدلال‌های عقلی و از سوی دیگر مکمل و هدایت‌کننده علم است تا این توانایی و نور عظیم را در جهت رشد و تعالی حقیقی و پیشرفت‌های مثبت و ارزش‌های انسانی قرار دهد نه اینکه ابزاری برای زورگویی بیشتر زورگویان و استعمار و استثمار قدرتهای سلطه‌طلب باشد آنچنان‌که امروزه دنیای غرب گرفتار شده است.

اسلام علم و ایمان را دو شاخص بزرگ انسانیت و ملاک تمایز و فضیلت افراد بشر معرفی می‌کند که حقیقت آن دو تفکیک‌بردار نیستند [الْإِيمَانُ وَالْعِلْمُ تَوْأَمَانٌ لَا يَفْتَرَقَانِ]^{۳۷} و هر کدام از دیگری جدا شود نه تنها خاصیت و تأثیرش را از دست می‌دهد بلکه به ضد خود تبدیل می‌شود همان‌گونه که تاریخ گذشته نشان داده که ایمان بدون خردورزی و غیر عالمانه به تحجر و فاصله گرفتن از حقیقت ایمان و اعمال ناپسندی تبدیل شده است و نیز علم بدون ایمان زندگی بشر امروز را به مراتب از جاهلیت گذشته خطرناک‌تر و تلخ‌تر کرده است. پس بر همه مصلحان و دلسوزان ارزش‌های انسانی و طالبان سعادت و کمال است که در جهت تقویت و تعمیق و گسترش این دو عامل در جوامع مختلف تلاش کنند.

پی‌نوشتها:

۱. برای توضیح بیشتر رجوع شود به شهید مطهری، مجموعه آثار، ص ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۲۱ تا ۲۴.
۲. ر.ک. انجیل، سفر پیدایش، باب دوم، آیات ۱۶ و ۱۷ و ۲۳.
۳. شهید مطهری، همان، ص ۳۱.
۴. محمد قطب، سکولارها چه می‌گویند، ترجمه جواد محدثی، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۹، ص ۲۸.

۵. همان، ص ۳۶.
۶. ر.ک. شهید مطهری، علل گرایش به مادیگری، انتشارات صدی، ۱۳۷۵، ص ۵۵ تا ۷۲.
۷. ر.ک. جلال آل احمد، خدمت و خیانت روشنفکران.
۸. نظیر آنچه در جریان نهضت مشروطه و یا ملی شدن صنعت نفت در ایران اتفاق افتاد.
۹. ر.ک. آیه الله سید علی خامنه‌ای، ارتجاع روشنفکری (سخنرانی در دانشگاه تهران)، بیست و دوم، اردیبهشت ۱۳۷۷، روابط عمومی دانشگاه تهران.
۱۰. امام خمینی، ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، قم، انتشارات آزادی، بی تا، ص ۶ و ۷.
۱۱. ر.ک. همان، ص ۱۰ تا ۱۰، همینطور امام خمینی، کشف الاسرار، قم، آزادی، بی تا.
۱۲. محمدی ری شهری، میزان الحکمه، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۶۷، ج ۶، ص ۴۴۷، به نقل از غررالحکم.
۱۳. همان، ص ۴۴۹ و بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۸۵.
۱۴. مرحوم شهید ثانی زین الدین علی بن احمد العاملی، ترجمه: محمدباقر ساعدی خراسانی، انتشارات علمیه اسلامی، تهران، ص ۳.
۱۵. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷۲.
۱۶. ر.ک. سوره بقره، آیات ۳۱ و ۳۲.
۱۷. مجلسی، محمدباقر، پیشین، ص ۱۸۰.
۱۸. همان، ص ۱۷۲.
۱۹. کلینی محمد بن یعقوب، اصول الکافی، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۵ هـ. ق، ج ۱، ص ۳۴، کتاب فضل العلم باب ثواب العالم والمتعلم، حدیث ۱.
۲۰. محمدی ری شهری، پیشین، ج ۶، ص ۴۶۵.
۲۱. کلینی، پیشین، ص ۳۳.
۲۲. همان، ص ۱۱.
۲۳. ر.ک. مطهری، پیشین، بحث علم و ایمان.
۲۴. محمدی ری شهری، پیشین، ج ۱، ص ۳۰۱.
۲۵. همان، ص ۳۱۷.
۲۶. سوره ناظر، آیه ۳۰.
۲۷. آمدی عبدالواحد، شرح غرر و درر، ج ۶، ص ۷۰، علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۸. شعبه الحرانی، اسلامیة، ۱۳۵۲، تحف العقول، ص ۱۶۵.
۲۹. محمدرضا، محمد و علی حکیمی، الحیة، تهران، ۱۳۶۰، دائرة الطبایع والنشر، ج ۱، ص ۳۵.
۳۰. محمدی ری شهری، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۴.
۳۱. سوره سبأ: آیه ۲۸.
۳۲. سوره سبأ: آیه ۶.
۳۳. محمدی ری شهری، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۴ به نقل از غررالحکم.
۳۴. شهید مطهری، مجموعه آثار، انتشارات صدی، ۱۳۸۳، کتاب انسان و ایمان، ص ۳۳ و ۳۴.
۳۵. همان، ص ۳۲.
۳۶. سوره بقره، آیه ۲۵۶.
۳۷. محمدی ری شهری، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۴.